



ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم اسلام در اروپا؛ دیگری هولناک

اچ.ای. هیلر | ترجمه: عادل حیدری



ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم

کتاب جدیدی که به نگرانی فزاینده غرب می‌پردازد، راه‌حلی خوشایند برای مقابله با اسلام‌هراسی آزاردهنده است، اما می‌توانست فراتر رود و مفاهیم نادرست دربارهٔ «ما» و «آنها» را آشکار کند.

چیزی عجیب و آرامش‌بخش در مورد جماعتی وجود دارد که به نظر می‌رسد خود را در ایده‌ای از بحران غرق کرده است. در سراسر آنچه به عنوان غرب شناخته می‌شود، کتاب‌ها، مقالات و مباحث عمومی بسیاری توجه‌ها را به بحران فرهنگی داخلی معطوف کرده‌اند. این پدیده باید به تأمل درونی، پرسش از خود و بازبینی گذشته منجر شود. اما به طور کلی، دههٔ گذشته

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

چیزی متفاوت را به نمایش گذاشته است: احتیاط پیرامون این بحران اغلب به دوگانگی «ما» در مقابل «آنها» دامن زده است، که معمولاً به پیشنهادهای مانند «شرایط مسلمانان در اروپا باید سخت‌تر و دشوارتر باشد» منتهی می‌شود، همان‌گونه که منتقد راست‌گرای افراطی، داگلاس موری، اظهار داشته است. چه برسد به نظریه‌های توطئه که مشکلات دنیای مدرن را به گردن کسانی می‌اندازند که متفاوت از «ما» - منظور سفیدپوستان اروپایی است - به نظر می‌رسند یا بدتر از آن، «دیگری» کسانی هستند که به شیوه‌ای متفاوت از «ما» نماز می‌خوانند.

غرب - بی‌شک - با چالش‌های دوران مواجه است که در آن مردم به سرعت و به شکلی کاملاً متفاوت از گذشته تغییر می‌کنند. عصری که در آن مفاهیم معنا و فضیلت با یکدیگر در رقابتند. این دوران با توسعه سریع تکنولوژی و تأثیرات آن بر سرعت تغییرات اجتماعی همراه است و همه این‌ها ما را به مفهوم اثرات متقابل می‌کشاند. مفهومی که به ما نشان می‌دهد چگونه این جوامع و گروه‌ها تصورات خود از خودشان و پیوندهای مشترکشان را شکل

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

می‌دهند. سؤال این است: این جوامع چگونه با این چالش‌ها مقابله می‌کنند و راه‌حل‌هایی برای پر کردن شکاف‌ها می‌یابند، به جای نادیده گرفتن آن «برای محافظت از خودمان»؟ از چه زمانی «خودمان / ما» به طور کامل به یک سازهٔ افسانه‌ای تبدیل شده است؟

کتاب جدید نویسندهٔ بریتانیایی، بن رایان، که تا همین اواخر در مرکز تحقیقاتی تتوس که بر سیاست و دین تمرکز دارد کار می‌کرد، به بررسی این پرسش می‌پردازد. کتاب او با عنوان «چگونه غرب شکست خورد: افول افسانه و جستجوی داستان‌های جدید»، به صراحت به نگرانی‌های غرب پرداخته و معتقد است آنچه برخی به عنوان «غرب» تلقی می‌کنند، تنها یک افسانه است که به اوج خود رسیده و اکنون در مسیر زوال قرار دارد که به نابودی آن به عنوان یک ایده منجر خواهد شد.

(زمان برای اروپا جهت حفظ توافق با ایران رو به پایان است. پس از آغاز روند حل اختلاف، رهبران اروپایی زمان محدودی برای ارائهٔ پیشنهاد معنادار به ایران دارند...)

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

به گفته رایان، خود اروپایی‌ها مسئول این مشکل هستند؛ زیرا نخبگان آن‌ها به تعاریف کنونی از معنای غربی بودن قانع نیستند. به همین دلیل، غرب در ارائه یک نظریه کاملاً قانع‌کننده ناکام مانده است. با این حال، رایان معتقد است که هنوز فرصتی برای نجات غرب از مشکلاتش وجود دارد، اما تنها در صورتی که غربی‌ها بتوانند با هم افسانه جدیدی برای خود بسازند و به سمت قرن بیست و یکم پیش بروند.

رایان غرب را به عنوان یک فضای فکری تعریف می‌کند، نه یک واحد جغرافیایی. طبق مدل او، غرب به عنوان یک سیستم فکری بر سه ستون اساسی استوار است: «ایمان به یک نقطه پایانی اخلاقی، سه ارزش جمهوری خواهانه (آزادی به روش لیبرالیسم، برابری و همبستگی)؛ و جهان‌شمولی».

رایان اشاره می‌کند که این سه ستون اکنون در یک بحران واقعی قرار دارند، اما با این حال، وضعیت کاملاً ناامیدکننده نیست. در بخش آخر کتابش، پس از توضیح وضعیت هریک از این ستون‌ها، رایان نحوه بازسازی و تجدید آن‌ها

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

را توضیح می‌دهد؛ امری که او ضروری می‌داند زیرا مدل غربی همچنان بهترین امید برای آینده نظام جهانی است که ریشه‌های آن در اخلاق و فضیلت نهفته است.

با وجود زمینه‌های الهیاتی - سیاسی رایان که به وضوح در نوشته‌های او دیده می‌شود، شغل او به عنوان مشاور امور داخلی کلیسای انگلستان باعث شده است که خوانندگان انتظار داشته باشند او به بحث مشروع درباره اخلاقیات و ارزش‌های عالی بپردازد، نه اینکه کاملاً بر حوزه سیاسی متمرکز شود.

این عنصر مهمی در بحث درباره آینده غرب نیز هست که رایان به آن پرداخته و به مرکزیت مسیحیت در شکل‌گیری هویت غربی اشاره کرده است. در این مورد، او مسیحیت را نه به عنوان دعوتی برای ترویج اختلاف نظر، همان‌طور که ویکتور اوربان نخست‌وزیر مجارستان، انجام داد، و نه به عنوان نوعی مد سکولار قبیله‌ای، همان‌طور که مورای انجام داد، بلکه به عنوان منبعی برای فضایل نیکو و تأییدی بر آنچه که او ریشه‌های تاریخ غرب می‌داند، می‌بیند.

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

بسیاری از مطالبی که رایان نوشته است، نقطه شروع خوبی به‌شمار می‌آید. او به تحلیل و تأمل می‌پردازد و تلاش می‌کند فراگیر باشد و بیشتر به مفاهیم شهروندی ملی گرایش دارد تا به ملی‌گرایی نژادی یا ملی‌گرایی مبتنی بر هویت دینی. این رویکرد به خوانندگان امید به آینده‌ای بهتر می‌بخشد. با این حال، برخی از خوانندگان انتظار داشتند که رایان عمیق‌تر وارد موضوع شود و نقدی جامع‌تر ارائه دهد.

وقتی صحبت از تصور «خود» به عنوان بیگانه می‌شود (ما)، در طول تاریخ جهان مسیحی همیشه خود را در مقابل مسلمانان مدیترانه‌ای (آنها) قرار داده است؛ چه عثمانی‌ها و چه عرب‌ها. در واقع، ساخت هویت‌های ملی در بخش غربی اروپا و جاهایی مانند استرالیا و آمریکا بر اساس نگرشی خاص و معمولاً منفی نسبت به مسلمانان شکل گرفته است. وقتی این جوامع به چگونگی حرکت رو به جلو در قرن بیست و یکم می‌اندیشند، این مانع نیاز به بازنگری جامع دارد.

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

برای اینکه این بازنگری معنادار باشد، نیازی به ساخت افسانه‌های جدید برای آینده نیست، بلکه باید گذشته را از نو کشف کرد. این همان پروژه‌ای است که شورای بریتانیا از طریق طرح‌هایی مانند «اروپای متحد ما» یا «آینده مشترک ما» تلاش کرده به آن دست یابد و حجم عظیمی از شواهد تاریخی را نشان داده است که حاکی از نقش بزرگ‌تر مسلمانان و اسلام در تاریخ داخلی غرب است، نقشی که تا به حال کمتر درک شده بود.

در حالی که امثال ویکتور اوربان، راست‌گرای افراطی مجارستانی ادعا می‌کنند که از ارزش‌های مسیحی دفاع می‌کنند، رهبران آنها به وضوح سیاست‌های بیگانه‌هراسی را اجرا می‌کنند. عبور از این ملی‌گرایی نژادی و پذیرش حقیقت این که این مسئله برای آینده پایدار است، بسیار مهم است. در واقع افرادی که در جهان مسیحی زندگی می‌کنند و با فرهنگ مسیحی آشنا هستند، باید به وضوح بدانند که گزینه‌های مناسبی پیش روی آنهاست. آنها می‌توانند به نمونه‌هایی مانند گابور ایوانی، وزیر مسیحی مجار که در دهه ۱۹۷۰ با کمونیسم مبارزه کرد و اکنون در برابر بیگانه‌هراسی اوربان

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

ایستاده است، به جای اوربان تأسی کنند. شاید ایوانی ایده‌آل نباشد، اما او نمادی از همبستگی مسیحی با ستمدیدگان است، به جای ترویج نفرت نژادی علیه «دیگری». این دقیقاً همان چیزی است که اروپا به آن نیاز دارد.

چنین درکی می‌تواند به غربی‌ها کمک کند تا به ارزش‌های فراگیری و چندگانگی پایبند باشند و همزمان به نگرانی‌های برخی از مردم درباره این دوران چندفرهنگی پاسخ دهند. رایان این را می‌داند، اما سه رکن اصلی او هنوز بسیار محدود تعریف شده‌اند و همه این ارکان به‌دست بهترین اندیشمندان فرهنگ غربی به دلیل تناقضات درونی‌شان، هم از نظر مفاهیم و هم از نظر حقایق تجربی از هم فروپاشیده‌اند.

در نهایت، آیا ارزش‌های «آزادی لیبرال، برابری و همبستگی» واقعاً همان چیزهایی بوده‌اند که غرب در مواجهه با اقلیت‌های داخلی و ملت‌های مستعمره از آن‌ها دفاع کرده است؟ اگر غرب به دنبال آینده‌ای بهتر است،

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

اندیشمندان باید از خوانش‌های سطحی و غیرقابل دفاع از تاریخ خود عبور کرده و به دنبال ایده‌های بهتری باشند. آنها باید از تحلیل‌های ضعیف و ساده‌لوحانه از تاریخ‌شان فراتر روند و به دنبال افکار عمیق‌تری باشند.

رایان به‌طور قابل‌تحسینی به خطر ایدئولوژی‌های دیگری که مدعی دفاع از غرب هستند، از جمله نظریه «جانشینی بزرگ» که از گفتمان ملی‌گرای سفیدپوست کنونی حمایت می‌کند، اشاره می‌کند.

با این حال، رایان توانسته است مشکلات برخی از این نظریه‌ها را به‌طور شفاف‌تری مشخص کند. زمانی که تحلیل‌گر مقیم بریتانیا اریک کوفمن، پرسید: «چه چیزی باعث می‌شود که فرهنگ اکثریت انعطاف‌پذیرتر از آنچه برخی می‌پندارند، باشد؟ به‌حدی که همه چیز [سفید] گسترش یابد و به اکثریتی تبدیل شود که می‌تواند به‌آسانی با دیگران ازدواج کند و ادغام شود؟»، پرسش مهم‌تر این است که آیا باید این فرهنگ‌ها واقعاً سفید نامیده شوند؟

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

به جای آن، شاید رایان باید دیدگاه منتقدانی مانند جاناتان پورتس را بپذیرد که از پیشنهاد کوفمن فراتر رفته و توصیه کرده است که به مهاجرانی با پیشینه‌های نژادی و فرهنگی مختلف که می‌توانند به آسانی جذب شوند، اولویت داده شود. پورتس به دولت بریتانیا پیشنهاد می‌کند که «از طریق تقویت همگرایی و تخصیص منابع مالی به مناطقی که تحت فشار رشد جمعیت هستند، رویکردی مثبت‌تر نسبت به تأثیرات مهاجرت بر جوامع و خدمات در سطح محلی اتخاذ کند».

در این زمینه، شاید رایان به اندازه کافی خارج از چارچوب فکر نکرده باشد، هرچند من شک دارم که استدلال او کاملاً با پورتس همخوانی داشته باشد. اما واضح‌تر بودن موضع او توجیه‌پذیر است، به‌ویژه با توجه به لحن تند بحث‌های داخلی بریتانیا در حال حاضر.

تأثیر واقعی زمانی آشکار می‌شود که رایان اسلام را به عنوان یک «ورود جدید» به غرب توصیف می‌کند: «به طور خلاصه، چالش پیش روی غرب در مورد تازه‌واردان و اسلام همان چالش اصلی این کتاب است: یافتن روایتی و

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

چشم‌اندازی اخلاقی که بتواند افراد مختلف را گرد هم آورد و راهی برای ایجاد پیوند جمعی بدون خیانت به ارزش‌های اساسی غربی پیدا کند». این هدفی والا است، اما تنها مشکل این است که اسلام یک تازه‌وارد نیست.

او می‌گوید: «یک دهه پیش کتابی با عنوان «مسلمانان اروپا: دیگری اروپایی» نوشتم که به بررسی تاریخ طولانی اسلام در اروپا پرداخت». با این حال، می‌توان یک دایرةالمعارف کامل نوشت که فقط بر تاریخ جوامع و شخصیت‌های مسلمان اروپایی تمرکز دارد، چه در اسپانیا و پرتغال پیش از دوران مدرن، چه در امارت سیسیل یا در بسیاری از شهرهای شمال و غرب اروپا که به اسلام گرویده‌اند. محدود کردن اسلام به عنوان یک تازه‌وارد بلافاصله دامنه بحث‌های مورد نیاز را محدود می‌کند و این چارچوب‌بندی باعث می‌شود که توجه به نجات مدل‌های کهنه معطوف شود، به جای آنکه به دنبال یک مدل جدید برای غرب باشیم.

دو شکاف آینده غرب را تعیین خواهند کرد: اولین شکاف به مشکل «ریشه‌یابی» مرتبط است. افرادی مانند دیوید گودهارت - که از جناح چپ به

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

جمع مخالفان مهاجرت در جناح راست پیوسته است - کسانی را که او «مبهم» می‌نامد، در مقابل کسانی که خود را «اینجا و اکنون» می‌دانند، معرفی می‌کند. از نظر او، این افراد جهانی هستند و به هیچ مکان خاصی وفاداری واقعی ندارند. این مسئله همچنین به نگرانی درباره جنبش Blue Labour مربوط می‌شود، (یک جنبش درون حزب کارگر بریتانیا که بر معنای انگلیسی بودن و بریتانیایی بودن) حداقل از دیدگاه Blue Labour تأکید دارد و در تلاش است تا احساس ملی‌گرایی را به جناح چپ بازگرداند.

در حال حاضر یک مکتب فکری پیشرفته وجود دارد که ایده منافع مشترک و بسیاری از اولویت‌های به اصطلاح «ملی‌گرایی مترقی» را جدی می‌گیرد. این موضوع در آثار محققانی مانند طارق مودود از دانشگاه بریستول آمده است و من نیز در این باره نوشته‌ام. در واقع، بسیاری از نویسندگان در حال بحث درباره بازسازی شهروندی مشترک و هویت ملی هستند، نه پایان دادن به آن. با این حال، اخیراً بحث پیرامون «ریشه‌یابی» به مفاهیم تعصب نژادی علیه غیرسفیدپوستان آلوده شده است که منجر به راه‌حل‌های پیشنهادی‌ای

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

مانند راه‌حل‌های موری شده که اساساً ضد مهاجر هستند. غرب به ایده‌های بهتری از این نیاز دارد.

هر ملی‌گرایی مترقی باید همه شهروندان را شامل شود و به همه آنها قدرت مناسب برای تعیین معنای فراگیری اعطا کند. آنها نباید به نتیجه این بحث‌ها مجبور شوند، بلکه باید توانایی تعیین شرایط و چارچوب‌های این مباحث را داشته باشند.

شکاف دوم به دین مربوط می‌شود. اکثر اقلیت‌های دینی در غرب از گروه‌های نژادی هستند که اکثریت ندارند. ترس از اسلام جایی است که همه این نگرانی‌ها با هم تلاقی می‌کنند: اسلام دینی جهانی است که به نظر می‌رسد همه مشکلات آینده جهان را نمایندگی می‌کند و معمولاً توجه نویسندگان به این مسائل بزرگ را جلب می‌کند، مانند نویسنده مسیحی بریتانیایی، جان میل‌بانک که وقتی سینیید اوکانر خواننده ایرلندی، اسلام آورد، او را «خائن به تمدن» توصیف کرد.

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

مشکل دین در کتاب رایان به وفور ظاهر می‌شود و خوانندگان انتظار بیشتری از او داشتند. در نهایت، موضوع دین همیشه هنگامی مطرح می‌شود که منتقدان و روشنفکران به بررسی مشکلات آشکار غرب می‌پردازند: یا یک تفسیر متعصبانه از مسیحیت (مانند اوربان و دیگران) ارائه می‌دهند تا جوهری نو در قلب تمدن غربی به وجود آورند، یا تصویری شیطانی از اسلام ترسیم می‌کنند تا «دیگری» را ایجاد کنند که غرب «ما» باید با تمام قدرت خود بر آن غلبه کند. این مسئله‌ای است که رایان به آن اشاره می‌کند، اما به اندازه کافی در این مسیر پیش نمی‌رود.

همان‌طور که رایان اشاره می‌کند، جامعه‌شناس راجرز بروکر این وضعیت را «مسیحیت سکولار به عنوان فرهنگی که بیشتر مسئله‌ای از تعلق است تا ایمان» توصیف می‌کند. او این وضعیت را این‌گونه توضیح می‌دهد: «ما مسیحی هستیم فقط به این دلیل که آنها مسلمان هستند، وگرنه ما مسیحی نیستیم به معنای واقعی کلمه».

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

اینجا، رایان درست تشخیص داده است: «این موضوع نشان‌دهنده بسیاری از ناامنی‌های غرب در مورد عمق و جهانی بودن ارزش‌هایش است، بیشتر از آنکه ترس واقعی از تهدیدی باشد که مسلمانان غربی ایجاد می‌کنند. مشکل نبودِ یقین درباره اینکه مسلمانان چه کسانی هستند نیست، بلکه عدم اعتماد به این است که غربی‌ها چه کسانی هستند». اما به نظر می‌رسد رایان به طور کامل درک نکرده که مسلمانان نه تنها بخشی از داستان فعلی غرب هستند، بلکه از زمان پیدایش غرب، بخشی از این داستان بوده‌اند.

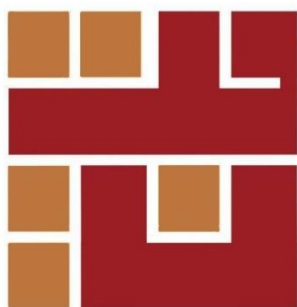
با این وجود، کتاب رایان خوانشی تأمل‌برانگیز است، حتی اگر استدلال او در برخی جاها به نتایج منطقی نرسد، به ویژه در زمینه تصحیح اشتباهات پیرامون روایت‌های غالب پیرامون اینکه «ما» چه کسانی هستیم و «آنها» چه کسانی هستند.

تصحیح این اشتباه به سادگی به معنای بازسازی یک اسطوره ملی جدید برای گردهم آوردن مردم نیست، بلکه غربی‌ها باید روایتی جدید بسازند که به حاشیه‌رانی تاریخی «آنها» پایان دهد تا چیزی را ایجاد کنند که همیشه در

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |

«ما» افسانه‌ای بوده است. آنچه لازم است یک ایده جدید برای «ما» است که به شکلی قوی و واقعی ظاهر شود، برپایه ارزش‌ها و اصولی بنا شود که مردم غرب بتوانند برای نسل‌های آینده به شیوه‌ای یکپارچه به آن بپیوندند.

ما آن چیزی که فکر می‌کنیم نیستیم |



مرکز مطالعات متین

www.MatinStudies.com

t.me/MatinStudies

facebook.com/MatinStudies

Instagram.com/Matinstudies

X.com/Matinstudies